



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه‌ی چهل و هشتم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۴/۱۱/۶

اشکال دوم شیخ رحمته

مرحوم شیخ رحمته^۱ می‌فرماید: حدیث رفع دلالت می‌کند هر حکمی که لولا الاکراه برای فعل مکروه علیه ثابت بود، آن حکم عند الاکراه برداشته می‌شود، کما این که معنای رفع خطاء و نسیان در حدیث رفع نیز چنین است؛ یعنی حکمی که لولا الخطاء و النسیان ثابت بود، عند الخطاء و النسیان برداشته شده است. در ما نحن فیه هم با قطع نظر از اِکراه، اثر مترتب بر عقد صادر از مالک، نقل و انتقال فعلی بود یا به تعبیر تسامحی، عقد سببیت مستقله برای نقل و انتقال مال داشت، ولی در این جا چون عقد اِکراهاً واقع شده، به مقتضای حدیث رفع نقل و انتقال فعلی محقق نمی‌شود، اما مدعای ما این است که عقد اِکراهی و فضولی، سببیت ناقصه برای نقل و انتقال دارد، و این اثر لولا الاکراه که مترتب نبود تا حدیث رفع بتواند آن را بردارد؛ چراکه علی الفرض، جزئیت و سببیت ناقصه‌ی عقد برای نقل و انتقال، برای عقد به وصف اِکراه ثابت شده است، لذا ارتفاع این سببیت ناقصه به واسطه‌ی اِکراه معقول نیست. نظیر حکمی که بر خطا و نسیان بار شده است مثل تحریر رقبه و لزوم دیه در قتل خطایی ﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً وَ

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۳۲:

و ثانیاً: آنه يدل على أن الحكم الثابت للفعل المكروه عليه لولا الإكراه يرتفع عنه إذا وقع مكرهاً عليه كما هو معنى رفع الخطأ و النسيان أيضاً و هذا المعنى موجود فيما نحن فيه؛ لأن أثر العقد الصادر من المالك مع قطع النظر عن اعتبار عدم الإكراه، السببية المستقلة لنقل المال، و من المعلوم انتفاء هذا الأثر بسبب الإكراه، و هذا الأثر الناقص المترتب عليه مع الإكراه حيث إنه جزء العلة التامة للملكية، لم يكن ثابتاً للفعل مع قطع النظر عن الإكراه ليرتفع به؛ إذ المفروض أن الجزئية ثابتة له بوصف الإكراه، فكيف يعقل ارتفاعه بالإكراه؟

و بعبارة اخرى: اللزوم الثابت للعقد مع قطع النظر عن اعتبار عدم الإكراه هو اللزوم المنفي بهذا الحديث، و المدعى ثبوته للعقد بوصف الإكراه هو وقوفه على رضا المالك، و هذا غير مرتفع بالإكراه.

دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ^۱ که دیگر حدیث رفع نمی‌تواند این آثار را بردارد. بنابراین عقد إکراهی سببیت ناقصه برای نقل و انتقال دارد و با الحاق رضا به آن، عقد موثر می‌شود و دیگر نیاز به إنشاء عقد جدید نیست.

نقدی از جناب شیخ رحمته اللہ علیہ بر اشکال دوم و پاسخ به آن

سپس مرحوم شیخ رحمته اللہ علیہ اشکالی بر کلام اخیر خود وارد می‌کند که مقتضای حکومت حدیث رفع بر اطلاعات و عمومات صحت، تقید این عمومات و اطلاعات است به عقدی که مسبوق به طیب نفس باشد؛ یعنی عقدی صحیح است که همراه رضایت مقارن باشد، پس نمی‌توان برای اثبات صحت بیع مکروه بعد از لحوق رضایت مالک، به عمومات و اطلاعات تمسک کرد؛ چراکه شرط شمول اطلاعات و عمومات، وجود رضای مقارن است نه لاحق. لامحاله دلیلی برای تصحیح عقد وجود ندارد و طبق أصالة الفساد، حکم به بطلان معامله می‌شود.

ما قبلاً به این اشکال پاسخ دادیم که اساساً شما چرا از این حدیث مبارک استفاده می‌کنید که شرط صحت عقد، رضای مقارن است؟! بلکه آنچه از این حدیث استفاده می‌شود آن است که باید رضایت باشد و کراهت هم وجود نداشته باشد، چه این رضایت سابق باشد و چه لاحق. به تعبیر دیگر، عقد به اضافه‌ی رضایت مالک مؤثر است، اما این که این رضایت باید کی حاصل شود، ادله متصدی بیان آن نیستند و امری است که احراز آن به عهده‌ی مکلفین گذاشته شده است.

به هر حال مرحوم شیخ با عبارت «اللهم إلا أن یقال»^۳ خود در صدد جواب به مناقشه‌ی مذکور برآمده و

۱. سوره نساء، آیه‌ی ۹۲:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوًّا لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۳۳:

لکن یرد علی هذا: أن مقتضى حكومة الحدیث علی الإطلاقات هو تقیدها بالمسبوقية بطیب النفس، فلا یجوز الاستناد إليها لصحة بیع المکره ووقوفه علی الرضا اللاحق، فلا یبقى دلیل علی صحة بیع المکره، فیرجع إلى أصالة الفساد.

و بعبارة اخرى: أدلة صحة البيع تدل علی سببیه مستقلة، فإذا قیدت بغير المکره لم یبق لها دلالة علی حکم المکره، بل لو كان هنا ما يدل علی صحة البيع بالمعنى الأعم من السببیه المستقلة كان دلیل الإکراه حاکماً علیه مقیداً له فلا ینفع.

۳. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۳۳:

اللهم إلا أن یقال: إن الإطلاقات المفیده للسببیه المستقلة مقیده بحکم الأدلة الأربعة المقتضية لحرمة أكل المال بالباطل و مع عدم طیب النفس بالبيع المرضی به، سببه الرضا أو لحقه، و مع ذلك فلا حكومة للحدیث علیها؛ إذ البيع المرضی به سابقاً لا یعقل عروض الإکراه له.

صحت، به ادله‌ی اربعه مقید می‌شوند به عقدی که رضایت اعم داشته باشد - اعم از رضایت سابق و لاحق - و در نتیجه موضوع برای حدیث رفع باقی نمی‌ماند، در حالی که حدیث رفع هم چون در عرض آن ادله‌ی اربعه است می‌تواند عمومات و اطلاقات را مقید به صورت وجود رضایت مقارن کند. بله نهایت این که تقیید به حدیث رفع به لسان حکومت است اما تقیید به این ادله‌ی اربعه از جمله «لا یحل مال امرئ مسلم إلا بطیبة نفسه» به نحو حکومت نیست و این مقدار فرق، فارق نیست. بنابراین چون این دو مقید در عرض هم هستند، معنا ندارد که بگوییم ابتدا مقید اول، عام را تقیید می‌کند و اگر زمینه‌ای باقی ماند بعد مقید دیگر عمل می‌کند، بلکه هر دو کار خود را انجام می‌دهند و حاکم بر عمومات هستند، در نتیجه همان محذور برمی‌گردد که بعد از تقیید دلیلی نداریم که با ضمیمه‌ی رضایت لاحق، مصحح عقد باشد.

اما از ما ذکرنا جواب این اشکال روشن می‌شود و آن این که: همان‌طور که خود این اعلام قبول دارند،

الرّضا أو لحقه فالعقد أيضا جزء السبب و نتيجة حكومة حدیث الرّفْع اعتبار الرّضا السابق و فيه أنّ أدلّة المقيّدات سواء كانت بلسان الحكومة كما في حدیث الرّفْع أم بلسان التّخصيص كما في آية التّجارة كلّها بمساق واحد و في عرض الآخر توجب تقیید المطلقات و لا وجه لتقييدها أولا بطائفة ثم تقیید المقيّد بطائفة أخرى و ليس الإكراه عنوانا مستقلا غير خلو عقد المكره عن الطّيب و الرّضا و ما توهمه من أنّ عقد المكره واجد لجميع الشّرائط حتى الرّضا في المرتبة الثّانية و أنّ البطلان نشأ من جهة أخبار الإكراه ففيه ما لا يخفى من الفرق بين عقد المكره و عقد من اضطرّ إليه لقوت عياله و نفقة من يجب عليه إنفاقه فإنّ المكره غير راض بما ينشئه و لا يشكر اللّهُ سبحانه منه بخلاف المضطرّ فإنّه يشنى على اللّهِ جلّت آلاؤه بإعطائه إياه ما ينفق به عياله فتأمل جيّدا كي لا يختلط عليك الأمر.

✓ مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۳، ص ۳۳۶:

ثم ذكر: أنّ حدیث الرّفْع لا يمكن أن يكون حاکما على المطلقات، فلا مانع من التمسك بها لصحة عقد المكره المتعقب بالرضاء. و بيان ذلك: أنّ المطلقات قد قيدت بالأدلة الأربعة - المقتضية لحرمة أكل المال بالباطل، و مع عدم طيب النفس - بما إذا كان العقد مرضيا به سابقا أو لاحقا، و الا كان الأكل أكلا للمال بالباطل و إذا كان كذلك فتستحيل حكومة حدیث الرّفْع عليها، و ذلك لأنّ العقد المقررون بالرضاء يستحيل عروض الإكراه عليه، و العقد الملحوق بالرضاء قد حكم عليه بالصحة بما أنه مكره عليه، و مثل ذلك غير قابل لأنّ يشمل حدیث الرّفْع، فإنّه يختص بما إذا كان الأثر مترتبا على ذات الشیء من غير دخل للاختيار و الإكراه فيه، فيرتفع أثره عند الإكراه، و ذات العقد في المقام لا أثر له، الا أنه جزء السبب المؤثر. و لا يمكن رفع هذا الأثر بحدیث الرّفْع، هذا ملخص ما أفاده قدس سره.

أقول: أما ما أفاده أولا فيرد عليه: أنّ مقتضى الإطلاقات هو سببية العقد مطلقا، لترتب الأثر عليه، لكن حدیث الرّفْع اقتضى عدمه فيما إذا لم يكن العاقد راضيا به لا سابقا و لا لاحقا على ما عرفته، فيبقى ما لحقه الرضاء تحت المطلقات، لا أنّ المرجع هو الأصل الذي يقتضى الفساد. أما ما أفاده أخيرا فهو مبني على الالتزام بتقييد المطلقات أولا بما دل على حرمة أكل المال بالباطل، ثم ملاحظة النسبة بينها، و بين حدیث الرّفْع.

و لكن هذا غير صحيح، فان حدیث الرّفْع في عرض سائر المقيّدات و نتيجة الكل: أنّ العقد إذا لم يكن مرضيا به، لا سابقا، و لا لاحقا لم يؤثر أثره.

أما إذا كان مكرها عليه حدوثا، و لكن رضی به المالك بعد ذلك فلا دلالة في شیء من المقيّدات على بطلانه، فيحكم بصحته بمقتضى الإطلاقات.

ادله‌ی اربعه قطعاً عمومات و اطلاقات را تقیید می‌زند به صورتی که رضایت اعم از سابق و لاحق وجود داشته باشد، اما حدیث رفع نمی‌تواند عمومات را تقیید کند؛ زیرا عقدی که واقع می‌شود یا همراه رضایت مقارن است و یا رضایت لاحق. اگر عقد همراه رضایت مقارن باشد که دیگر معنا ندارد بگوییم مصداق إکراه می‌شود؛ زیرا عقد لا ینقلب عما هو علیه. و اگر رضایت لاحق به عقد شود، باز هم حدیث رفع نمی‌تواند تقیید بزند؛ زیرا سببیت ناقصه‌ای که بر عقد مترتب است، اثری است که بر عقد به وصف إکراه بار می‌شود و حدیث رفع نمی‌تواند چنین اثری را بردارد. لا محاله تنها دلیل در ما نحن فیه، همان ادله‌ی اربعه از جمله «لا یحل مال امرءٍ مسلم إلا بطیبة نفسه» است که مفاد آن، رضایت اعم است.

ادامه‌ی کلام مرحوم شیخ رحمته اللہ علیہ

مرحوم شیخ رحمته اللہ علیہ تا این جا فرمودند که حدیث رفع نمی‌تواند سببیت ناقصه‌ی عقد إکراهی را بردارد، اما در ادامه با عبارت «إلا أن یقال»^۱ اشکالی بر این کلام مطرح کرده و می‌فرمایند: مگر این که کسی بگوید: شما قبول کردید که ادله‌ی إکراه، سببیت مستقلة عقد مکروه برای نقل و انتقال را رفع می‌کند، خب اگر سببیت مستقلة رفع شد، سببیت ناقصه هم که در ضمن آن است رفع می‌شود؛ زیرا سببیت ناقصه که جعل جدایی ندارد بلکه یک درک عقلی است از سببیت تامه‌ای که برای عقد غیر اکراهی وجود دارد. به تعبیر دیگر، از ضمیمه کردن اطلاقات به ادله‌ی رفع إکراه، معلوم می‌شود که عقد غیر إکراهی، سبب تامه برای نقل و انتقال است. پس عقل درک می‌کند که سببیت تامه از ضمیمه کردن اصل عقد به رضایت حاصل می‌شود، در نتیجه عقل هر کدام از این دو را سبب ناقصه برای نقل و انتقال می‌داند. بنابراین عقل سببیت ناقصه را از سببیت تامه انتزاع کرد، لذا وقتی که سببیت تامه به خاطر إکراه رفع می‌شود، سببیت ناقصه‌ای هم که منتزاع از آن است رفع می‌شود.

شیخ رحمته اللہ علیہ در پایان یک «فتاوی»^۲ دارند که شاید اشاره به این باشد که ملازمه‌ای بین رفتن سببیت تامه و

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۳۳:

إلا أن یقال: إن أدلة الإکراه كما ترفع السببیتة المستقلة التي أفادتها الإطلاقات قبل التقیید، ترفع مطلق الأثر عن العقد المکروه علیه؛ لأن التأثير الناقص أيضاً استفيد من الإطلاقات بعد تقییدها بالرضا الأعم من اللاحق، و هذا لا یفرق فیه أيضاً بین جعل الرضا ناقلاً أو کاشفاً؛ إذ علی الأول یكون تمام المؤثر نفسه، و علی الثانی یكون الأمر المنتزع منه العارض للعقد و هو تعقبه للرضا. و کیف کان، فذات العقد المکروه علیه مع قطع النظر عن الرضا أو تعقبه له لا یترتب علیه إلا کونه جزء المؤثر التام، و هذا أمر عقلی قهري یحصل له بعد حکم الشارع بكون المؤثر التام هو المجموع منه و من الرضا أو وصف تعقبه له، فتأمل.

۲. المکاسب و البیع (للمیرزا النائینی)، ج ۱، ص ۴۷۲:

رفع سببیت ناقصه وجود ندارد، بلکه ممکن است در جایى مرکب منتفی شود، اما بعض أجزاء آن باقى باشد. [بنابراین سببیت ناقصه برای عقد إكراهی وجود دارد و اگر رضایت به آن ملحق شود، عقد تصحیح شده و مؤثر می باشد.]

نقد و بررسی کلمات شیخ رحمته الله

قبل از این که اصل کلام مرحوم شیخ رحمته الله را بررسی کنیم، ابتدا عرض می کنیم حقیقت آن است که کلام اخیر ایشان یعنی «إلا أن يقال»، کلام بی ربطی است و سازگار با عبارت قبل و بعد شیخ نیست و مرحوم نائینی^۱ هم فرموده اصلاً این عبارت در نسخ مصححه‌ی مکاسب وجود ندارد. معنایی هم که ما برای این

و قوله (فتأمل)

إشارة إلى الجواب عن ذلك، و حاصله دعوى الفرق بين إذا تعلق حكم بمجموع مركب من اجزاء كما في باب الأوامر المتعلقة بالمركبات، أو ما دل على مؤثرية الإيجاب و القبول في النقل و الانتقال و بين ما إذا تعلق حكم بشيء و استفيد من دليل آخر تقيده بشيء آخر. ففى الأول يكون جزئية كل واحد من جزاء المركب للمؤثر التام أمراً عقلياً قهراً يحصل لكل واحد منها من الحكم الشرعى المتعلق بالمركب، و هذا بخلاف الأخير إذ الدال على المؤثر التام هو مجموع الدليلين فتكون استفادة جزئية العقد للمؤثر التام من الإطلاقات و دليل نفي الإكراه معاً و بعد كون دليل نفي الإكراه دخیلاً فى إثبات جزئية العقد للمؤثر التام لا يعقل ان يكون رافعا إذ لا معنى لرفع ما يثبت من نفسه.

✓ هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۲۶۱:

قوله أو وصف تعقبه فتأمل

أقول لعله إشارة إلى أنه و إن كان أمراً عقلياً غير مجعول بالأصالة لكنه مجعول بتبع جعل الكل و هو قابل للرفع

✓ الحاشية الأولى على المكاسب (للخوأنسارى)، ص ۶۱:

قوله (فتأمل)

إشارة الى ما ذكره من قوله ألا أن يقال الخ و توضيحه أن أدلة الاكراه تقيّد الإطلاقات أيضا فكما أن مقتضى تقييدها بأدلة طيب النفس هو تقييدها بالبيع المرضى به سبقه الرضا او لحقه فكذلك مقتضى حكومة الاكراه عليها تقيدها بالرضا السابق فمع خلو العقد عنه لا أثر له أصلا و هذا معنى حكومة الاكراه فإن العقد بمقتضى الاطلاقات المقيدة بالرضا له الأثر الناقص اى السببية بشرط لحوق الرضا و هذا أثر شرعى مرفوع بمقتضى أدلة الاكراه و من هنا تعرف منع ما ذكره من كون العقد جزء المؤثر التام و هذا أمر عقلي قهري

✓ التعليقة على مكاسب الشيخ الأنصارى (للميرزا حبيب الله)، ص ۵۱۶:

قال العارف بمجامع مرامه يمكن ان يجعل إشارة الى ان هذا التوجيه لا يتمشى على القول بالكشف لأن معناه استقلال العقد فى التأثير و عدم توقفه على شيء آخر حتى التعقب إذ لو كان متوقفا عليه فى التأثير لكان متوقفا على الرضا المتأخر (أيضا) لا محالة ضرورة عدم استتمام ماهية التعقب الا بالرضا المتأخر فهو جزء مقوم للشرط المذكور الذى هو جزء مقوم للمؤثر فيكون هو اى الرضا (أيضا) جزء مقوما للنقل و هو معنى كونه ناقلا فافهم.

۱. منية الطالب فى حاشية المكاسب، ج ۱، ص ۲۰۰:

اللهم إلا أن يقال و حاصله أن دليل الإكراه لا يمكن أن يكون حاكما فى المقام لأنه حاكم على الحكم الثابت فى الشريعة و المطلقات بإطلاقها ليست أحكاما ثابتة فى الشريعة حتى ترتفع بالإكراه بل الحكم الثابت هو البيع المقيد بالرضا سبقه الرضا أو لحقه و بعد تحقق الرضا يخرج البيع عن كونه إكراهيا

عبارت ذکر کردیم، نهایت تلاشی بود که بتوان این عبارت را با قبل و بعدش سازگار کرد، اما کلمات خود این عبارت با هم سازگاری ندارد.

به هر حال خدمت مرحوم شیخ رحمته الله عرض می‌کنیم: این که شما فرمودید «إِنَّ أدلّة الإكراه كما ترفع السببیه المستقلّة التي أفادتها الإطلاقات قبل التقييد، ترفع مطلق الأثر عن العقد المُكره عليه»، مقصود شما از «ادلهی رفع إكراه» چیست؟

اگر مقصود شما از «ادلهی رفع إكراه»، غیر از حدیث رفع است، این ادله همان‌طور که خود شما تصریح فرمودید، رضایت اعم از لاحق و سابق را ثابت می‌کند. و اگر مراد خصوص حدیث رفع است، با تقریبی که خودتان فرمودید، حدیث رفع اصلاً نمی‌تواند سببیت ناقصه را بردارد چراکه موضوع آن إكراه است یا به تعبیر دیگر، سببیت ناقصه برای عقد به وصف إكراه ثابت است و لذا حدیث رفع نمی‌تواند آن را بردارد. ما نیز این کلام را پذیرفتیم و اشکال محقق نائینی و سید خویی رحمتهما بر این مطلب را هم ردّ کردیم. بنابراین عبارت «إلا أن يقال» یک تکرار بی‌جا است که با کلام خود شیخ تهافت و تناقض دارد.

اما در مورد اصل مطلب شیخ رحمته الله یعنی استدلال به حدیث رفع برای حکم به عدم صحت عقد ملحق به رضا، عرض می‌کنیم:

اولاً: ما یک اشکال مبنایی داریم و آن این‌که همان‌طور که در ابتدای مبحث اشتراط اختیار بیان کردیم، اصلاً حدیث رفع شامل ما نحن فیه نمی‌شود؛ زیرا هرچند ما قبول داریم حدیث رفع شامل رفع احکام وضعی هم می‌شود، اما مختص رفع احکامی است که صدق کند وضع آن‌ها، یک نوع سنگینی بر دوش امت است، اما وضعیاتی که مستقیماً بر دوش امت گذاشته نشده مانند طهارت، نجاست و امثال آن، حدیث رفع

و بعبارة أخرى لو دلت أدلة الرضا على اعتباره في العقد سابقا لكان الرضا اللاحق لغوا و أما لو كان الأعمّ معتبرا فالكره الواقع في المقام لو بقى على ما كان لكان العقد باطلا و أما لو رضى المكره بما فعله فلا وجه لبطلان العقد و قياس الإكراه على الرضاء باطل فإنه لو أتى بالجزء رضاء فيبطل هذا الجزء و ليس قاتلا للحقوق سائر الأجزاء به و أما الإكراه على العقد فلا يرفع أثره إلا إذا لم يلحقه الرضاء و إلا يخرج عن كونه إكراهيا و ثانيهما ما أفاده بقوله إلا أن يقال إن أدلة الإكراه كما ترفع السببیه المستقلّة التي أفادتها الإطلاقات قبل التقييد كذلك ترفع مطلق الأثر عن العقد المكره عليه لأن التأثير الناقص أيضا استفيد من الإطلاقات بعد تقييدها بالرضاء الأعم من اللاحق انتهى و لا يخفى أن هذه العبارة ليست في النسخ المصححة و لا ينبغي أن تكون فإن قوله و هذا لا يفرق فيه أيضا بين جعل الرضاء ناقلا أو كاشفا و قوله و كيف كان فذات العقد المكره عليه مع قطع النظر عن الرضاء أو تعقبه له لا يترتب عليه إلا كونه جزءا المؤثر التام و هذا أمر عقلي إلى آخره لا يرتبطان بهذا الكلام بل يرجعان إلى قوله و هذا لا يرتفع بالإكراه لأن الإكراه مأخوذ فيه بالفرض و على فرض وجودها في النسخ و كونها من كلام الشيخ قدس سره كما هو ظاهر المحقق الخراساني حيث أورد على هذه العبارة بقوله إنما ترفع مطلق الأثر فيما كان ذاك الأثر بمقتضى الإطلاقات نفسها لا فيما إذا كان ثبوته بملاحظة أدلة الإكراه كما هو الفرض.

نمی‌تواند این‌گونه وضعیات را بردارد، کأنّ مثل طهارت و نجاست یک فضایی برای خود دارد و امت بالتبع ملزم به آن می‌شوند. معاملات نیز چنین است؛ یعنی معاملات یک فضا و عالمی دارد که در آن متصف به صحت و فساد می‌شود، و بعد از این‌که عقدی صحیح شد و نقل و انتقال محقق شد و ملکیت جدید پدید آمد، این معامله موضوع برای افعال مکلفین می‌شود؛ مثلاً تصرف مالک در آن حلال است، تصرف اجنبی حرام است و ... که این احکام مستقیماً بر دوش امت گذاشته نشده، لذا حدیث رفع نمی‌تواند آن را بردارد.

ثانیاً: سلّمنا حدیث رفع شامل بیع اِکراهی و امثال آن می‌شود، اما از آن‌جا که حدیث رفع در مقام امتنان است، آن‌چه از آن استفاده می‌شود این است که مادامی که اِکراه وجود دارد، به سبب حکومت حدیث رفع بر اطلاعات و عمومات صحت، نمی‌توان بر عقد اِکراهی ترتیب اثر داد، ولی بحث ما در جایی است که مالک راضی شده و دیگر اِکراه صادق نیست. به تعبیر دیگر حکومت حدیث رفع بر عمومات و اطلاعات صحت، از اول مضیق است؛ به این معنا که مقتضی منت بودن حدیث رفع این است که عقد مادامی که بالفعل متصف به اِکراه است اثر نداشته باشد، اما اگر مالک راضی شد، عرف دیگر نمی‌گوید این عقد بقاء اِکراهی است. پس حدیث رفع و امثال آن نمی‌تواند اثر عقد بعد از الحاق رضایت مالک را بردارد، بلکه برداشتن آن خلاف امتنان است.

و اگر احیاناً اثر بر دو قسم باشد، اثری رفعش امتنانی باشد و اثری رفعش خلاف امتنان، آثار اخیر برداشته نمی‌شود. در ما نحن فیه نیز قطعاً عقدی صادر شده است، اگر بگوییم از ابتدا دارای اثر است، خلاف امتنان است و اگر بگوییم بعد از الحاق رضایت مالک و بقاء اثر ندارد، این هم خلاف امتنان است، پس معلوم می‌شود حدیث رفع شامل صورت لحوق رضایت نمی‌شود.

بنابراین **خلاصه‌ی نظر مختار** این شد که ما نیز تبعاً للشیخ و المشهور می‌پذیریم اگر رضایت مالک لاحق به عقد اِکراهی شود، عقد تصحیح شده و ذات اثر می‌باشد، و عمده دلیل ما بر این مطلب، سیره‌ی عقلاء است که مفسّر ادله‌ی لفظیه هم می‌تواند باشد. اما آیا ایقاع ملحوق به رضا هم تصحیح می‌شود یا نه، إن شاء الله بحث آن خواهد آمد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی